



﴿ ۷ ﴾ عدم رجحان اجتهاد لاحق

۱. مرحوم خوئی به عنوان یکی از ادله مهم که بر اجزاء اجتهادات سابق مطرح شده است به دلیلی اشاره می‌کند که به صورت اجمالی در کلمات بزرگان دیگر هم مطرح است.
۲. ایشان به عنوان مقدمه استدلال به این نکته اشاره می‌کند که «حجّیت یا هست و یا نیست و چنین نیست که انکشاف خلاف در آن صورت پذیرد»
مراد ایشان آن است که:

«أن التنجيز والتعذير يترتبان على الحجية الواصلة لا على مجرد الحجية الانشائية . ومن هنا ذكرنا في بعض أبحاثنا أن الأصول العملية والأحكام الظاهرية مما لا يتحقق له شبهة مصداقية ، حيث إن موضوعها الشك وهو أمر وجداني ، إمّا أن يوجد وإما أن لا يوجد في الخارج ... وإذا عرفت أن الحجية متقومة بالوصول ولا أثر لغير الواصلة ، ظهر أنه لا موجب لاستكشاف عدم حجية الاجتهاد السابق عند تبدل الرأي والاجتهاد ، بل الاجتهاد الأوّل متصف بالحجية في ظرفه ولا يمكن رفع اليد عنه إلّا بعد وصول الحجة الثانية فإن بوصولها تسقط الحجة السابقة عن الاعتبار مع بقائها على وصف الحجية في ظرفها»^۱

توضیح:

۱. حجّیت اگر به عبد رسیده باشد، باعث تنجز و تعذّر می شود (مثلاً اگر عبد مطلع شده باشد که خبر واحد را شارع حجت قرار داده است و خبر واحدی هم در موضوع به عبد رسیده باشد) ولی اینکه شارع چیزی را به عنوان حجت، انشاء کرده باشد، (بدون وصول به مکلف) باعث تنجز و تعذّر نمی شود.
 ۲. و لذا در موردی که اصول عملیه و یا احکام ظاهریه جاری می شود، دارای شبهه مصداقیه نیستند. (یعنی نمی توانیم بگوییم شک داریم که آیا اینجا موطن اصل عملی هست یا نه؟) چرا که یا «شک در صحت نماز» - مثلاً - موجود است و یا موجود نیست (و این یک امر وجدانی است) و اگر موجود است، یقیناً موطن جریان اصل و حکم ظاهری فراهم است.
 ۳. پس قوام حجّیت به وصول است. و به همین جهت نمی توان گفت «کشف خلاف» شد. بلکه «اماره ایی که در زمان قبل به مجتهد رسیده بود، در همان زمان حجّت است و الان حجّت نیست»
 ۴. و نمی توان گفت که آنچه قبلاً حجّت بوده است، الان معلوم شده است که در همان زمان حجت نبوده است.
- ما می گوییم:

مرحوم خوئی سپس بر اساس این مطلب، دلیل اجزاء را چنین تقریر می کنند:

^۱ . التنقيح في شرح العروة الوثقى، ج ۱، ص ۳۶



«أن انكشاف الخلاف إذا كان بقيام حجة معتبرة على الخلاف ، لا علم بكون الاجتهاد السابق على خلاف الواقع كما هو الحال فيما إذا كان الانكشاف بالعلم الوجداني بالخلاف ، بل الاجتهاد السابق كاللاحق ، فكما يحتمل أن يكون الاجتهاد الثاني مطابقاً للواقع كذلك يحتمل أن يكون الاجتهاد الأول كذلك فهما متساويان ، وإن كان يجب عليه وعلى مقلديه أن يطبقوا أعمالهم على الاجتهاد اللاحق دون السابق . وهذا لأجل أن الاجتهاد اللاحق لا يكشف عن عدم حجية الاجتهاد السابق في ظرفه ، لأن انكشاف الخلاف في الحجية أمر غير معقول كما يأتي بيانه ، بل بمعنى أن السابق يسقط عن الحجية في ظرف الاجتهاد الثاني مع بقاءه على حجيته في ظرفه وعليه فالتبديل في الحجية من التبديل في الموضوع ومعه لا وجه لبطلان الأعمال المتقدمة المطابقة مع الاجتهاد السابق لفرض أنه متصف بالحجية في ظرف الاجتهاد اللاحق»^١

ما می گوئیم:

١. قبل از بررسی اشکالات مرحوم خویی بر این دلیل، لازم است توجه کنیم که، مطابق این استدلال فرقی نمی‌کند که کشف خلاف قطعی باشد و یا ظنی و همچنین فرقی نمی‌کند که مستند اجتهاد سابق، ظن معتبر باشد و یا قطع، چرا که اگر اجتهاد سابق مستند به حجت بوده است، استدلال آن را در ظرف خودش تصحیح کرده است.

٢. مرحوم خویی بر این استدلال اشکال می‌کند:

اگرچه آنچه درباره حجیت مطرح شده است، سخن تمامی است ولی این به آن معنی نیست که اعمال سابق صحیح بوده است.
به عبارت دیگر:

«حجیت در ظرف گذشته» موجود بوده است و معنای آن این است که عبد عقاب نمی‌شود ولی به معنای صحت اعمال انجام شده در آن زمان (که مطابق با آن حجت بوده است) نیست. چرا که مقتضای حجیت جدید آن است که اعمال مذکور باطل است.

«أن الإجزاء في محل الكلام لا يكاد يترتب على الدعوى المذكورة بوجه ، وذلك لأن قيام الحجة الثانية وإن كان لا يستكشف به عن عدم حجية الاجتهاد الأول مثلاً في ظرفه ، إلا أن مقتضاها ثبوت مدلولها في الشريعة المقدسة من الابتداء لعدم اختصاصه بعصر دون عصر . إذن العمل المأتي به على طبق الحجة السابقة باطل ، لأنه مقتضى الحجة الثانية ومعه لا بد من اعداته أو قضائه»^٢

^١ . التنقيح في شرح العروة الوثقى، ج ١، ص ٣٥

^٢ . همان، ص ٣٧

ما می‌گوییم:

به نظر می‌رسد، اشکال مرحوم خوئی کامل است چرا که:

لازمه حجّیت، سقوط اعاده و قضا نیست، بلکه تنها لازمه آن (و یا معنای آن) تنجّز و تعذّر است (یعنی عبد به سبب انجام اعمال باطل که برای آنها حجّیت داشته است، عقاب نمی‌شود) و سقوط اعاده و قضا، لازمه‌ی (و یا معنای) اجزاء است و اجزاء هم یا در صورتی حاصل است که مأتی به مطابق با مأمور به واقعی باشد و یا در صورتی است که مأتی به مطابق با مماثل مأمور به واقعی باشد (در اصول عملیه)

